سخن پرداز

دانش پژوه، محمد تقی

معتصم خلیفه هنگامیکه از مرز کشور بطرف رقه برگشت بعرو بن سعده‏ گفت بقدری درباره حاکم اهواز بمن اصرار کردی که ولایت اهواز بدو دادم‏ اماوی با اینکه در وسط دنیا جا میگرفت و همه آنرا متصرف شد درهمی‏ برای ما نفرستاد و همین ساعت بایستی نزد او بروی و از او بازخواست کنی‏ عمرو پیش خود گفت:عجبا:پس از طی مقام صدارت و وزارت اکنون‏ کارم ببازرسی کشید!اما چکنم که فرمان امیر را سرپیچی نتوانم کرد پس بامیر گفتم اطاعت میکنم خواهم رفت.امیر گفت قسم بخور که جز یک‏ روز در بغداد نمانی.آن را هم پذیرفتم و به سوی بغداد رهسپار شدم و دستور دادم که آبی خوشگوار با نبات آمیخته و برف در آن ریختند تا از آن به‏نوشم.سپس از آن‏جا بدبر هر قل و دیر عاقول گذشتم.

از دور فریادی به گوشم رسید:ای خدا دستم از همه‏جا بریده شد بدادم برس!!

مرد را بنزد خود خواندم و بدو گفتم بساحل نزدیک شو.

پاسخ داد این گدا را بحال خود بگذار چه اگر با تو نشیند آزار میکند بگفته او نپرداختم و بنوکرها دستور داد تا او را در زورق نشاندند.هنگام‏ چاشت بود و طعام حاضر و مرد باشهوتی تمام تا توانست همی خورد و پس‏ از غذا هم از جا برنخواست که دست خود را بشوید.نوکرها با چشم‏ اشاره کردند باز هم نجنبید.از او پرسیدم چه هنر داری؟گفت سخن‏ پردازم(حائک الکلام)پیش خود گفتم این دیگر از بی‏ادبیش بدتر!مرد بی‏درنگ گفت اکنون که هنر من بدانستی بگوئید هنر شما چیست؟بخود گفتم این دیگر از همه بدتر!در جواب او نتوانستم بگویم وزیرم و بهمان کار نویسندگی خود اکتفا کردم و گفتم نویسنده‏ام.آنگاه گفت نویسندگان‏ پنج گونه‏اند:نامه‏نگار که بایستی فصل را از وصل بشناسد و میان تبریک و تسلیت تمیز دهد و در بیم و نوید بداند که چگونه بنویسد و شمتی از عربیت‏ آشنا باشد 2 مستوفیان خراج که بایستی بامور مالی و تحصیل انواع خراج‏ باخبر باشد و کشاورزی و مساحی و آبیاری و حسابداری هم بدانند 3 سر رشته‏دار سپاه که از محاسبه هزینه‏های افراد و دواب نباید بیگانه باشد 4 نویسنده قاضی که باید قوانین مربوط بتعهدات و شروط معاملات و ناسخ‏ و منسوخ و حلال و حرام را بداند 5 نویسنده شهربانی که بایستی از قوانی‏ جنائی و جزائی بی‏خبر نباشد.شما از کدام دسته‏اید؟

گفتم نامه‏نگار.پرسید اگر مادر یکی از دوستان عزیز تو به‏ شوهر رود بدو تبریک خواهی نوشت یا تسلیت؟گفتم از این بی‏خبرم،گفت‏ پس نامه‏نگار نیستی

گفتم می‏توانم پیشکار دارائی شوم و در آنجا نویسندگی کنم گفت‏ اگر سلطان تو را بریاست خود بگمارد و تو هم کارمندان خویش را بمحل‏ های مختلف بفرستی و مردم از طرز وصول خراج شکایت کنند و تو هم بخواهی‏ دادرسی کنی و نیک نام باشی یا اینکه مثلا سلطا اعتراض کند و این تظلم و اعتراض مربوط بمساحت اراضی باشد چه خواهی کرد و چگونه بمساحت واقعی زمین‏ خواهی رسید گفتم ندانم گفت پس بکارهای نویسندگی خراج نتوانی برآمد اکنون کدامین نویسنده هستی گفتم نویسنده ارتش پرسید اگر دو سرباز که‏ هردو احمد خوانده شوند یکی لب بالایش و دیگر لب پائینش شکافته باشد اسامی‏ آنها را چطور در دفتر یاد میکنی گفتم هردو را با قید لب‏شکافته می‏نویسم پرسید اگر مزد یکی دویست درهم و دیگری هزار درهم باشد و این یکی‏ مزد دیگری را بگیرد و آن دیگری شکایت کند چه خواهی کرد؟

گفتم بخدا ندانم،گفت:این هنر را هم نخواهی داشت،گفتم در قضاوت‏ نویسنده‏ام،پرسید اگر مردی را دو زن باشد یکی آزاد و دارای دختر و دیگری کنیز و دارای پسر و شبانگاه آزاد و پسر کنیز را برباید و بگوید از آن من است و دختر خویشرا برای کنیز بگذارد این منازعه را چگونه ختم‏ میکنی؟گفتم ندانم،گفت پس نویسنده قاضی هم نخواهی بود.گفتم می‏توانم در شهربانی نویسندگی کنم،پرسید اگر دو تن زد و خورد کنند اولی سر دومی را تا پرده مغز بشکافد و دومی اولی را زخمی وارد کند که‏ باستخوانش برسد جزای این دو نوع جنایت را چگونه تعیین می‏کنی؟گفتم‏ ندانم تو برایم بگو.

گفت:بکسی که مادرش شوهر کرد چنین بنویس:مقدرات خداوند بی‏اراده مخلوق اجرا میشود و خدا هرچه بخواهد برای بندگان خود اختیار میکند و تو را چنین مقدر شده که مادرت بدست دیگری تسلیم گردد ولی گور برای او بهتر است.و در مساحی نیز باید بقواعد مخصوص آن‏ رجوع کنی و احمد اول را باید اعلم و دوم را اشرم قید کنی و درباره آن دو زن هم باید شیر هریک را آزمایش کنی هرکدام سبکتر بود دختر از آن‏ وس ایت و در زخمی که باستخوان برسد باید پنج شتر و در زخمی که بپرده‏ مغز رسد سی و سه شتر و یکسوم شتر دیه بنویسی که پس از مقابله بیست و هشت شتر و یکسوم شتر باقی مانده و باید آنرا بدومی داد،آنگاه پرسیدم‏ اینجا چرا آمدی؟گفت پسر عموئی در این نواحی داشتم که از کارمندان‏ دارائی بود بسراغ او آمدم دیدم از کار برکنارش کردند،من هم بی‏نوا ماندم و بی‏معاش گشتم.گفتم مگر نگفتی من حائک الکلام هستم؟گفت‏ سخن با فم نه جولا.